

The Impact of Mughal India's Relations and Conduct on the Weakening and Fall of the Safavid State

*Kourosh Salehi*¹

The fall of the Safavid state in 1135 AH / 1722 CE has long been a matter of enduring concern among scholars of Iranian history. It is evident that, although the relations and conduct of the Mughal Empire of India did not play a determinative role in the final decline of this dynasty, they nevertheless intensified the process of its weakening through four mechanisms: strategic rivalry over Kandahar, pressure on trade routes, the disruption of regional power equations, and the aggravation of internal Safavid crises. Simultaneously, with the flourishing of overland alternative trade routes across the Mughal realm and the redirection of the historic Silk Road toward southern ports, the revenues of the Safavid state experienced a marked decline. The extensive presence of Indian merchants (Banyans) in Iran, together with their usurious activities and the outflow of cash and coin from the country, further aggravated the Safavid financial crisis. With the mutual weakening of the two powers (the Mughal Empire and the Safavids) in the second half of the tenth century AH / seventeenth century CE, a power vacuum emerged in the east of the Iranian Plateau, which paved the way for the Hotaki invasion and ultimately the fall of Isfahan. The present study, grounded in library-based research and guided by the question of how the relations and conduct of the Mughal state of India affected the gradual weakening and fall of the Safavid state, is composed with a descriptive-analytical approach. It demonstrates that the relationship between Iran and Mughal India during the Safavid era constituted a dialectic of rivalry and interdependence, which—ultimately, by accelerating the decline of both powers—opened the way for the rise of the Afsharids and the consolidation of British colonial dominion over the Indian subcontinent.

▪ **Keywords:**

Iran, Safavids, Mughal India's, Relations, State, Fall.

¹. Faculty Member, Department of History, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran. salehi@lihu.usb.ac.ir



تأثیر روابط و عملکرد گورکانیان هند در تضعیف و سقوط دولت صفویه

کوروش صالحی^۱

چکیده

سقوط دولت صفویه در سال ۱۱۳۵ق./۱۷۲۲م. یکی از دغدغه‌های دیرپای محققان تاریخ ایران بوده است. آشکار است که روابط و عملکرد گورکانیان هند، هر چند در انحطاط نهایی این سلسله نقشی تعیین کننده نداشت، اما از رهگذر چهار سازوکار رقابت استراتژیک بر سر قندهار، فشار بر مسیرهای تجاری، برهم‌ریزی معادلات قدرت منطقه‌ای و تشدید بحران‌های داخلی صفویه فرایند تضعیف آن را تشدید کرد. هم‌زمان، با رونق‌گیری مسیرهای تجاری جایگزین خشکی در قلمرو گورکانی و هدایت مسیر تاریخی جاده ابریشم به سوی بنادر جنوبی، درآمد‌های دولت صفوی با کاهش چشمگیری روبرو شد. حضور گسترده بازرگانان هندی (بانیان) در ایران و فعالیت‌های رباخواری و خروج نقدینه و سکه از کشور، بحران مالی صفویان را تشدید کرد. با تضعیف متقابل دو قدرت (گورکانیان هند و صفویه) در نیمه دوم سده دهم هجری قمری/ هفدهم میلادی، خلاء قدرت در شرق فلات ایران شکل گرفت که زمینه را برای تهاجم هوتکیان و سرانجام سقوط اصفهان فراهم آورد. این تحقیق بر پایه روش تحقیق کتابخانه‌ای و این پرسش که روابط و عملکرد دولت گورکانی هند چگونه بر تضعیف تدریجی و سقوط دولت صفویه تأثیر گذاشت؟ تدوین یافته و با رویکردی توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد رابطه ایران و هند عصر صفوی و گورکانی پیوندی دیالکتیک از رقابت و وابستگی بوده و در نهایت با سرعت بخشی به انحطاط هر دو، راه را برای قدرت‌یابی افشاریان و تسلط استعمار بریتانیا بر هندوستان گشوده است.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، گورکانیان هند، روابط، دولت، سقوط

مقدمه

دو امپراتوری صفوی و گورکانی، دو ستون اصلی جهان اسلام در اوایل دوران مدرن (به تعبیر مورخان غربی) سرنوشتی شگفت‌آور و به طرز چشمگیری مشابه داشتند. هر دو سلسله که در سده شانزدهم میلادی با تکیه بر نیروی قبایل ترکمان و ایدئولوژی مذهبی قدرتی بی‌نظیر یافته بودند، در سده یازدهم هجری قمری/هجدهم میلادی، یکی پس از دیگری فروپاشیدند. صفویه در سال ۱۳۵ق./۱۷۲۲م. با هجوم افغان‌های غلجایی سقوط کرد، گورکانیان نیز پس از تاراج دهلی به دست نادر شاه افشار در ۱۱۵۲ق./۱۷۳۹م. گرچه رسماً منقرض نشدند، اما به موجودیتی نمادین تنزل یافتند. روند فروپاشی این دو امپراتوری صرفاً محصول عوامل داخلی مانند ضعف جانشینان، فساد اداری، بحران اقتصادی نبود، بلکه تأثیر نیروهای بیرونی و مناسبات متقابل میان آنها نقش مؤثری در این فرایند داشت.

مقاله حاضر با تمرکز بر امپراتوری صفوی استدلال می‌کند که هر چند علل اصلی سقوط آن، ریشه در ساختارها و نهادهای درون‌زا داشت، با این حال، روابط پرتنش و گاه خصمانه با دولت گورکانی هند؛ این بحران‌های درونی را تشدید و تسریع کرد. برای فهم این ادعا باید از کانون مرسوم بررسی روایت‌های محدود و توأم با بزرگ‌نمایی دوره شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵ق./۱۷۲۲-۱۶۹۳م.) فراتر رفت و چشم‌اندازی درازمدت اتخاذ کرد که در آن تعاملات ایران و هند از آغاز سده یازدهم هجری قمری تا فروپاشی نهایی پیگیری شود.

الگوی روابط ایران و گورکانیان تناوبی از رقابت و همکاری بود، اما از دهه ۱۰۴۰ هجری قمری رقابت بر سر تسلط قندهار بر این روابط غالب شد. قندهار به عنوان کلید هندوستان در کانون این مناسبات قرار داشت و شاه جهان در عصر شاه صفی کوشید تا این شهر را تصرف کند که به شکندگی روابط انجامید. این رقابت دست‌کم دو جنگ بزرگ به همراه داشت: جنگ ۱۰۴۷ق. که با خیانت والی قندهار به تصرف گورکانیان درآمد و جنگ ۱۰۶۲ق. که صفویان به رهبری شاه عباس دوم شهر را بازپس گرفتند و تا سال بعد، سه بار در برابر حملات گورکانیان از آن دفاع کردند (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۹۸). با این حال، اثرگذاری گورکانیان بر روند تضعیف صفویه هرگز محدود به میدان نبرد نبود. تغییر در مسیرهای تجاری خصوصاً جاده ابریشم که ستون فقرات اقتصاد صفوی را تشکیل می‌داد و رقابت‌های سیاسی سنگین بر سر تسلط بر نقطه استراتژیک قندهار و انعقاد قراردادهای تجاری با کمپانی‌های اروپایی، انحصار ایران بر روند ترانزیت کالا از شرق را از بین برد (متی، ۱۳۸۴: ۱۰۵-۱۰۴). البته افزون بر این، اشاره به حضور و فعالیت‌های مخرب بازرگانان هندی

(بانیان) در عرصه صرافیه و رباخواری و خروج نقد و سکه از ایران که بحران پولی اواخر عصر صفوی را تشدید کرد (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۷۷-۷۵) و کاهش ضرب سکه، تضعیف ارتش و افزایش مالیات‌های سنگین بر رعایا که گویای وخامت اوضاع اقتصادی در نیمه دوم سده دهم هجری قمری/ هفدهم میلادی است (کمپفر، ۱۳۶۳: ۶۵-۶۴) را نیز باید افزود.

در سطح منطقه‌ای، تضعیف متقابل دو قدرت بزرگ شرق اسلامی خلاء قدرتی پدید آورد که قدرت‌های محلی کوچک‌تر (ازبکان در شمال شرق، هوتکیان در قندهار و بلوچ‌ها در جنوب شرق) از آن بهره بردند. این گروه‌ها که در سایه رقابت ایران و هند توانسته بودند خود را از اطاعت هر دو قدرت برهانند، در اوایل سده دوازدهم هجری قمری به نیروهای مهاجم اصلی تبدیل شدند. با تضعیف توان نظامی صفویان و به دنبال درگیری‌های طولانی با گورکانیان و کاهش درآمدهای حاصل از تجارت، دولت مرکزی صفوی دیگر توانایی تأمین امنیت مرزهای شرقی را نداشت. در چنین وضعیتی بود که حملات غلجائیان از ۱۱۳۴ ق. آغاز شد و به سرعت به قلب پایتخت صفوی رسید. جالب آنکه سرانجام این بحران، نه از سوی صفویان، بلکه از جانب نادرقلی افشار رقم خورد؛ سرداری که در همان مرزهای شرقی در میانه رقابت‌های ایران و هند بر سر قندهار به شهرت رسیده بود.

بازسازی این زنجیره علّی، ضرورت پژوهش حاضر را روشن می‌کند. بسیاری از تاریخ‌نگاری‌های سنتی علت سقوط صفویه را منحصر در عوامل درونی مانند حبس شاهزادگان در حرمسرا از زمان شاه عباس اول، نفوذ روزافزون روحانیون، فساد اداری، زلزله ارتش قزلباش جسته‌اند. این پژوهش با وجود آنکه نقش این عوامل را نفی نمی‌کند، استدلال می‌کند که هیچ‌یک از آنها به تنهایی نمی‌توانست به سقوطی چنان سریع و قریب‌الوقوع منجر شود. مشخص است که آنچه ضعف‌های مزمن را به بحران مهلک تبدیل کرد، فقدان متحدی قوی در شرق و خلاء قدرتی بود که در نتیجه زوال هم‌زمان دو امپراتوری مسلمان پدید آمده بود. از بررسی روابط بین دو قدرت گورکانی و صفوی چنین به نظر می‌رسد که با توجه به حمایت‌های پی در پی صفویان از پادشاهان گورکانی می‌بایست آنان به عنوان متحد بالقوه صفویان در برابر عثمانی و ازبکان ایفای نقش می‌کردند، اما در عمل، با تمرکز گورکانیان بر گسترش قلمرو در جنوب آسیا و رقابت بر سر قندهار، توجه دربار و نیروی نظامی صفویان را به سوی شرق معطوف و مشغول ساختند.

این پژوهش با طرح این پرسش که روابط و عملکرد دولت گورکانی هند چگونه بر تضعیف تدریجی و سقوط دولت صفویه تأثیر گذاشت؟ بررسی خود را آغاز می‌کند و در

پاسخ، فرضیه خود را بر این قرار داده که گورکانیان هند از سه مجرای اصلی به تضعیف تدریجی دولت صفویه کمک کردند. اول: هزینه‌های مستقیم نظامی و دیپلماتیک ناشی از رقابت بر سر قندهار؛ دوم: فشار بر منافع اقتصادی ایران از طریق تغییر مسیرهای تجاری (به‌ویژه تجارت ابریشم) و انعقاد قراردادهای انحصاری با اروپائیان و فعالیت‌های مخرب بازرگانان هندی و سوم: برهم‌ریزی توازن قدرت منطقه‌ای که به ظهور و تقویت قدرت‌های محلی شرقی (مانند هوتکیان و ابدالی‌ها) انجامید. اگر چه این عوامل بیرونی در مقایسه با عوامل ساختاری درون‌زا مانند تزلزل ارتش قزلباش، نفوذ روحانیون در امور سیاسی و بحران جانشینی از درجه دوم برخوردارند، اما در تسریع زمان فروپاشی و تشدید بحران‌های داخلی نقشی تعیین‌کننده و شتاب‌بخش ایفاء کردند.

چهارچوب نظری

بررسی تأثیر مناسبات خارجی بر فروپاشی سلسله‌های بزرگ، نیازمند بهره‌گیری از نظریه‌ای است که بتواند پیوند میان «متغیرهای داخلی» و «فشارهای بیرونی» را تبیین کنند. در این پژوهش از نظریه «وابستگی متقابل نامتقارن»^۱ که از اقتصاد سیاسی بین‌الملل گرفته شده، استفاده می‌شود. بر اساس این نظریه، دو دولت می‌توانند در عین رقابت نظامی از نظر اقتصادی به یکدیگر وابسته باشند. این وابستگی متقابل در مورد صفویان به وابستگی آنان به ترانزیت کالاهای هندی به‌ویژه منسوجات و ادویه و همچنین وابستگی گورکانیان به بازار مصرف ایران و ابریشم ایرانی بسیار مشهود بود. اما تغییر مسیرهای تجاری و انعقاد قرارداد با کمپانی‌های اروپایی و فعالیت شبکه‌های مالی هندیان به سود گورکانیان، این وابستگی را به ضرر صفویه تغییر داد (متی، ۱۳۸۴: ۱۰۸).

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام‌شده در باره روابط صفویه و گورکانیان را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: الف) پژوهش‌های کلاسیک در تاریخ‌نگاری ایران: آثاری همچون نیناویکتور وونا پیگولوسکایا و دیگران (۱۳۶۳) و هانس روبرت رویمر (۱۳۸۰) عمدتاً به عوامل داخلی سقوط صفویه پرداخته‌اند و روابط با گورکانیان را در حاشیه و به عنوان یک موضوع مرزی مطرح کرده‌اند. در این آثار، فتح قندهار توسط شاه عباس اول و بازپس‌گیری آن در زمان شاه

^۱. Asymmetric Interdependence

عباس دوم ذکر شده است، اما تحلیل هزینه‌های این درگیری‌ها و تأثیر آن بر اقتصاد و ارتش صفوی دیده نمی‌شود.

ب) پژوهش‌های تاریخ‌نگاری هندی و پاکستانی: عبدالامیر جورفی (۱۹۹۴) در کتاب *Iran and India Age old Friendship* به رقابت‌های مرزی و تنش‌ها پرداخته و تأثیر سیاست‌های تهاجمی گورکانیان بر کاهش نفوذ صفویه را ارائه نموده است. رضا کریمی‌پور (۲۰۲۲) در کتاب *Perennial Conflict: Mughal-Safavid Rivalry and the Making of the Modern World* با نگاهی نوین به یک دهه رقابت همه‌جانبه این دو امپراتوری در قرن هفدهم میلادی می‌پردازد و آن را در قالب نظریه‌های روابط بین‌الملل تحلیل می‌کند. در مجموع، این آثار با رویکردی «هند محور» و با هدف تبیین سیاست خارجی گورکانیان تدوین یافته و به طور نسبی از تحلیل پیامدهای اقتصادی و ژئوپلیتیک تحولات مربوطه دور است.

ج) پژوهش‌های غربی جدید: رودی متی (۱۳۸۴) در مقاله "تجارت ابریشم و روابط ایران و هند در عصر صفوی" نشان می‌دهد که چگونه رقابت بر سر مسیرهای تجاری به تدریج به نفع گورکانیان تغییر کرد. با این حال، این پژوهش‌ها نیز اغلب تک‌بعدی هستند و کمتر به پیوند میان فشار اقتصادی، تضعیف نظامی و نهایتاً سقوط سیاسی پرداخته‌اند. دیدگاه لارنس لاکهارت (۱۳۶۸) در «انقراض صفویان و ایام استیلای افغانه در ایران» بر این است که رقابت با گورکانیان هند صرفاً زمینه‌ساز و شتاب‌دهنده فروپاشی صفویه بوده است، در حالی که علل ریشه‌ای را باید در درون ساختارهای معیوب ایران (از جمله حبس شاهزادگان، زلزله قزلباش و بحران مالی) جستجو کرد. او هر چند به هزینه جنگ‌های قندهار اشاره می‌کند، اما تحلیلی منسجم از مکانیسم‌های اقتصادی (مانند تغییر مسیر تجارت ابریشم یا فعالیت بانیان) و ژئوپلیتیک (خلاء قدرت شرقی و ظهور هوتکیان) ارائه نمی‌دهد. پژوهش حاضر با توجه به تأکید او بر هزینه‌های نظامی با استفاده از نظریه «وابستگی متقابل نامتقارن» به بررسی پیوند میان رقابت نظامی و فشار اقتصادی، تحلیل چندسطحی از سازوکارها (رقابت بر سر قندهار، تغییر مسیرهای تجاری ابریشم، فعالیت مخرب بانیان و ایجاد خلاء قدرت منطقه‌ای) پرداخته است و ضمن در نظر گرفتن نقش تعیین‌کننده برای گورکانیان، به آنان به عنوان «عامل شتاب‌دهنده» و درجه دوم می‌نگرد و استدلال می‌کند که رقابت با گورکانیان تبدیل «ضعف مزمن» به «بحران مهلک» بوده و نقشی اساسی در تضعیف و سقوط صفویان داشته است.

د) پژوهش‌های فارسی معاصر در ایران، آثار فاخری هستند که از آن جمله‌اند: روابط سیاسی صفویه و گورکانیان هند در عصر شاه صفی تألیف جهانبخش ثواقب و دیگران (۱۴۰۲)، تاریخ روابط خارجی ایران از صفویه تا پایان قاجار از عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی (۱۴۰۲) و همچنین رضیه رضویان (۱۳۸۴) در مقاله «نقش قندهار در روابط ایران و هند (صفویان و گورکانیان)» به طور خاص به اهمیت استراتژیک قندهار و نقش آن در تنش‌های دو کشور پرداخته است. فاطمه سرخیل (۱۳۸۶) در مقاله «روابط صفویان و گورکانیان هند»، ضمن بررسی روابط سیاسی دو کشور به عوامل مؤثر بر تیرگی روابط گورکانیان با صفویه اشاره کرده است.

روابط دیالکتیک دو امپراتوری در همسایگی یکدیگر

حکومت صفوی (۱۷۳۶-۱۵۰۱ م.) توسط شاه اسماعیل اول و با حمایت گسترده نظام قزلباشی و رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع اثنی‌عشری، به عنوان مذهب رسمی ضمن فراز و فرودهای مکرر، بخشی از نقش حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطقه جنوب غرب آسیا را ایفاء نمود. دوران اوج این حکومت در زمان شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) و با انتقال پایتخت به اصفهان و شکوفایی تجارت، هنر و دیپلماسی رقم خورد. این حکومت در روابط خود با گورکانیان نوسانات زیادی داشت و برای مثال، صفویان در اوایل کار به بابر یاری رساندند و چندین مرتبه برای حفاظت از قدرت آنان نیرو گسیل نمودند (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۱۴-۴۱۳). امپراتوری گورکانی هند (۱۵۲۶-۱۸۵۷ م.) نیز که بنیانگذاری آن توسط بابر از نوادگان تیمور گورکانی بود، پس از پیروزی در جنگ پانی‌پت (۱۵۲۶ م.) به گسترش قلمرو و بعدها تشکیل امپراتوری بزرگ توسط اکبر شاه چینش قدرت شرق صفویان را تغییر داد (Stein, 2010: 159; Streusand, 2011: 255). گورکانیان در دوران اوج خود در زمان شاه جهان (۱۶۵۸-۱۶۲۷ م.) به اوج شکوه و هنر و اقتدار در شبه‌قاره هند رسید (Gilbert, 2017: 62). آنان روابط خود را با صفویان در دوران اکبر شاه و پس از آن تنظیم کردند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۲: ۲۶)، اما مسئله قندهار عاملی در برهم زدن کلی آن محسوب می‌شد. این درگیری‌ها به صورت مجموعه‌ای از جنگ‌ها در سده‌های شانزدهم، هفدهم و هجدهم میلادی رخ داد و کنترل شهر طی این دوران چندین بار میان طرفین دست به دست شد.

امپراتوری صفوی در اواخر سده یازدهم تا دوازدهم هجری قمری به‌ویژه در دوران شاه عباس اول به اوج اقتدار سیاسی، نظامی و اقتصادی خود رسید. ساختار سه‌گانه سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک صفویان در این دوره، الگویی کم‌نظیر از تلفیق مشروعیت دینی، تمرکزگرایی سیاسی و نوآوری نظامی را به نمایش گذاشت. نظام سیاسی صفوی در اوج قدرت خود، سلطنتی مطلقه و متمرکز بود که در رأس آن شاه به عنوان «ظل الله» و «مرشد کامل» پیروان طریقت صفوی از مشروعیتی دنیوی و معنوی برخوردار بود (باربارو، ۱۳۸۱: ۴۵۶). شاه عباس اول (حک. ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) با سرکوب قدرت قبایل مقتدر قزلباش (اسکندر بیک منشی، ۱۳۵۰: ۴۰۵/۱) و تمرکز امور در دست دیوان‌سالاری فارسی‌زبان موفق شد ساختاری نسبتاً یکپارچه و کارآمد پدید آورد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۱۶۲) و با انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان نیز مرکزیت و ارتباط با ولایات را بهبود و این شهر را به نمادی از شکوه و عظمت امپراتوری تبدیل گردانید (اسکندر بیک منشی، ۱۳۵۰: ۵۴۴/۱). یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این ساختار سیاسی، پیوند ناگسستنی میان دین و سیاست بود. مذهب رسمی کشور، تشیع اثنی‌عشری اعلام شد و شاهان صفوی خود را از نوادگان امامان شیعه معرفی می‌کردند. این امر، ضمن مشروعیت‌بخشی به حاکمیت آنان به عنوان یکی از عوامل هویت‌بخش در برابر دو رقیب قدرتمند، یعنی امپراتوری سنی‌مذهب عثمانی در غرب و ازبکان در شمال شرق عمل می‌کرد (دیل، ۱۳۹۵: ۲۴۵) که البته تمرکز و تداوم در ساختار سیاسی و تأکید بر تشیع، صفویه را نسبت به سایر ادوار پیش از آن متمایز ساخته بود. حکومت صفوی از نگاه بسیاری از تاریخ‌نگاری‌های سنتی، سقوطی منحصر به عوامل درونی داشت. حبس شاهزادگان در حرمسرا از زمان شاه عباس اول، نفوذ روزافزون روحانیون، فساد اداری و تزلزل ارتش قزلباش از مهمترین عوامل مورد نظر این دیدگاه بود (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۳۷-۳۸؛ سیوری، ۱۳۷۶: ۲۹۰-۲۸۵). اما با بررسی نظام جانشینی معیوب که شاهزادگان را در حرمسرا محبوس می‌ساخت، فساد و ناکارآمدی دیوان‌سالاری در اواخر عصر صفوی، تضعیف نیروی قزلباش به عنوان ستون ارتش، نفوذ بی‌حساب روحانیون در امور سیاسی، بحران‌های مالی ناشی از کاهش تجارت ابریشم و سرانجام ضعف و ناتوانی شاه سلطان حسین در مواجهه با تهدیدات داخلی و خارجی نیز ادامه چنین عوامل تضعیف ساختاری بودند (فوران، ۱۳۷۸: ۱۰۷-۱۰۶).

ارتش صفویه در این دوره دستخوش تحولاتی بنیادین شد. این نیرو که در آغاز حکومت صفویان ترکیبی از نیروی نظامی قبایل قزلباش و سواره نظام ایلیاتی بود، در دوره شاه عباس

اول با تحولاتی روبرو شد. شاه عباس که به خوبی از خطرات ناشی از قدرت‌یابی قبایل و جناح‌ها متنفع سنتی قزلباش آگاه بود، دست به اصلاحاتی اساسی زد و برای متوازن کردن قدرت قزلباش‌ها و کاهش وابستگی به آنان با تشکیل رسته‌های نظامی جدید، ارتشی منظم و دائمی ایجاد کرد و با دایر کردن رسته تفنگچیان و به خدمت گرفتن غلامان خاصه شریفه که هزاران سرباز مسیحی (گرجی، ارمنی و چرکسی) تربیت‌شده و وفادار به شخص شاه بودند (سیوری، ۱۳۷۶: ۱۸۵-۱۸۰)؛ ارتش صفوی را به اوج قدرت خود رسانید و با استفاده از تاکتیک‌های جنگی جدید و بهره‌گیری از نیروهای زبده موفق شد که ضمن سرکوب شورش‌های داخلی، مناطق از دست رفته‌ای چون بغداد و قندهار را بازپس بگیرد.

در حکومت صفوی ایدئولوژی به طور نسبی شالوده و وجه ممیزه اصلی این ساختار و در برابر رقبای منطقه‌ای بود. تشیع، نقشی فراتر از یک باور دینی ساده در این حکومت ایفاء می‌نمود و به یکی از کارآمدترین ابزارهای مشروعیت‌بخش و هویت‌آفرین در نظام سیاسی صفوی تبدیل شد. از جمله کارکردهای اصلی این ایدئولوژی در تمایز با رقبای سنی مذهب عثمانی و ازبکان؛ مشروعیت الهی دادن به سلطنت و ترویج ایده ظل‌اللهی و نماینده امام غایب بودن برای شاهان صفوی بود که به طور نسبی نوعی همبستگی عمومی نیز ایجاد کرده بود. با این حال، همین پیوند عمیق میان دین و سیاست، بعدها در اواخر عصر صفوی و در شرایط تضعیف قدرت مرکزی به یکی از عوامل بحران‌زا نیز تبدیل شد (دیل، ۱۳۹۵: ۲۵۵-۲۵۰). در یک جمع‌بندی، حکومت صفویه در عصر شاه عباس اول، ساختاری قدرتمند با محوریت ایدئولوژی پیدا کرد که آن را به یکی از سه امپراتوری بزرگ جهان اسلام تبدیل کرده بود. با این حال، همین ساختار در دوران جانشینان ضعیف او به تدریج دچار فرسایش و زوال گردید. چنانکه صفویان بر تشیع اثنی‌عشری تأکید داشتند، عثمانی و ازبکان بر مذهب تسنن و گورکانیان به‌ویژه در عصر اکبر شاه، رویکردی مداراگرانه و جهان‌شمولانه در پیش گرفتند^۱ (مجتبایی و عزیزاده مقدم، ۱۳۸۷: ۶۵-۵۱). مهم‌ترین جلوه این رویکرد را می‌توان در سیاست «صلح کل»^۲ اکبر شاه مشاهده کرد. او با الغای جزیه، برگزاری جلسات بحث با نمایندگان ادیان مختلف و تلاش برای ایجاد «دین الهی»^۳ به دنبال کاهش تنش‌های مذهبی بود (دیل، ۱۳۹۵: ۲۷۲). در نتیجه با این روش حکومتی، امپراتوری گورکانی هند به

^۱. با این حال، این مدارا در زمان اورنگ‌زیب جای خود را به سیاستی متعصبانه‌تر داد که زمینه‌های فروپاشی آینده را فراهم آورد (محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۷۳).

^۲. Sulh-i-kul

^۳. Din-i-Ilahi

راه شکوفایی و گسترش افتاد. گورکانیان که خود با این حال، این مدارا در زمان اورنگ‌زیب (حک. ۱۷۰۷-۱۶۵۸م.) جای خود را به سیاستی متعصبانه‌تر داد که زمینه‌های فروپاشی آینده را فراهم آورد (محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۷۳).

در سوی دیگر مرزهای شرقی ایران، امپراتوری گورکانی هند در حال شکوفایی و گسترش بود. گورکانیان که خود را از نوادگان تیمور گورکانی می‌دانستند، توانستند در مدت کوتاهی به قدرتی بلامنازع در شبه‌قاره هند تبدیل شوند و با تکیه بر ثروت سرشار، نیروی نظامی عظیم و دعاوی فرامرزی به یکی از رقبای جدی صفویان در منطقه تبدیل گردند. امپراتوری گورکانی پس از نسل‌های اولیه (بابر و همایون)، در زمان اکبر شاه (حک. ۱۶۰۵-۱۵۵۶م.) به اوج شکوفایی خود رسید. اکبر شاه با فتوحات پیوسته و یک سیاست خارجی تهاجمی، اما هوشمندانه، قلمرو خود را از افغانستان در غرب تا خلیج بنگال در شرق و از کشمیر در شمال تا فلات دکن در جنوب گسترش داد. اکبر شاه همچنین اصلاحات اداری و مالی عمیقی را به اجرا گذاشت و سیستم دیوان‌سالاری منظمی با عنوان «منصب‌داری» ایجاد کرد که بر اساس آن به تمام مقامات نظامی و کشوری رتبه یا منصب اعطاء می‌شد. جانشینان اکبر شاه، یعنی جهانگیر شاه (حک. ۱۶۲۷-۱۶۰۵م.) و شاه جهان (حک. ۱۶۵۸-۱۶۲۷م.) نیز سیاست‌های او را ادامه دادند و امپراتوری را در اوج عظمت خود نگه داشتند. در نتیجه، ارتش گورکانیان به یکی از بزرگ‌ترین و مجهزترین ارتش‌های جهان در آن روزگار تبدیل شد. این ارتش دارای ترکیبی از سواره نظام سنگین و سبک، فیل‌های جنگی، پیاده نظام مجهز به تفنگ، توپخانه قدرتمند بود که در نبردهای سرنوشت‌سازی چون نبرد پانی‌پت در ۱۵۲۶م. نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء کرد (دیل، ۱۳۹۵: ۲۷۰-۲۶۸). اکبر شاه با سازماندهی مجدد ارتش و پیوند آن با سیستم منصب‌داری، انسجام و کارایی آن را افزایش داد و عظمت و توان رزمی ارتش گورکانی، آنها را به رقیبی قدرتمند و غیرقابل انکار در هر گونه درگیری نظامی منطقه‌ای تبدیل کرده بود. البته گفتنی است که مناسبات میان دو امپراتوری صفوی و گورکانی هرگز به یک شکل و ثابت باقی نماند. این روابط که در قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی با زمینه‌های مشترک فرهنگی و سیاسی و نسبتاً حمایتی آغاز شد، به تدریج و با تغییر محاسبات راهبردی و منافع ملی دو طرف، از همکاری و اتحاد تا رقابت و رویارویی نظامی در نوسان بود.

در نیمه اول سده دهم هجری قمری روابط صفویان و گورکانیان عمدتاً توأم با احترام متقابل و همکاری بود. مهم‌ترین عامل این همکاری، تهدید مشترک ازبکان در شرق و تا

اندازه‌ای امپراتوری عثمانی در غرب بود. ازبکان که تحت رهبری محمد خان شیبانی، هرات را از صفویان گرفته و به قلمرو گورکانیان نیز تجاوز کرده بودند، دشمن مشترک هر دو سلسله محسوب می‌شدند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۵۹۰/۴). حمایت صفویان از گورکانیان در جریان پناهندگی همایون به ایران و اعاده سلطنت او، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های همکاری بود (علامی، ۱۳۵۶: ۵۹۰؛ بداونی، ۱۳۸۰: ۴۴۴/۱). همایون پس از شکست از شیر شاه سوری، در سال ۹۵۱ ق. به درگاه شاه تهماسب اول پناهنده شد (اسکندر بیک منشی، ۱۳۵۰: ۹۹/۱). شاه تهماسب با اعطای لشکری از قزلباشان و تأمین منابع مالی، زمینه را برای لشکرکشی همایون به هند فراهم ساخت (بداونی، ۱۳۸۰: ۴۵۵/۱). همایون در سال ۹۶۲ ق. دهلی را بازپس گرفت و هر چند عمر سلطنت دوباره او کوتاه بود، اما زمینه را برای قدرت‌گیری پسرش اکبر شاه فراهم ساخت (Majumdar, 1974: 59- 62). مبادلات گسترده دیپلماتیک و مهاجرت ایرانیان به هند (سربازان، سرداران، هنرمندان، شاعران و ادیبان) از دیگر ابعاد این همکاری بود (Berndl, 2005: 318).

عامل اصلی که به تدریج روابط نسبتاً دوستانه دو قدرت صفوی و گورکانی را به سمت رقابت و خصومت سوق داد، موقعیت استراتژیک قندهار بود (Chandra, 2005. 218-230). این شهر که بر سر راه‌های تجاری و نظامی شرق به غرب قرار داشت، از دیرباز "کلید هندوستان" نامیده می‌شد. تصاحب قندهار به معنای سلطه بر مسیرهای ارتباطی و تجاری بود (ثواقب و دیگران، ۱۴۰۲: ۳۳-۳۴) و شاه عباس اول موفق شد در فاصله سال‌های ۱۰۳۳-۱۰۳۲ ق. ۱۶۲۳-۱۶۲۲ م. قندهار را بازپس گیرد؛ این نخستین جنگ مستقیم میان دو دولت بود. در زمان شاه صفی و شاه جهان، در سال ۱۰۴۷ ق. ۱۶۳۸ م. علی‌مردان خان حاکم قندهار به دربار گورکانی پناهنده شد و این شهر را به شاه جهان تسلیم کرد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹-۳۰). چند سال بعد، شاه عباس دوم در سال ۱۰۶۲ ق. ۱۶۵۲ م. موفق شد که قندهار را بازپس گیرد. به طور مشخص رقابت بر سر قندهار، روابط دو امپراتوری را وارد فاز جدیدی کرد که ویژگی اصلی آن تنش دائمی و بی‌اعتمادی متقابل بود. هزینه‌های این رقابت برای صفویان بسیار سنگین بود: هزینه‌های نظامی و مالی (تجهیز و اعزام لشکرکشی‌های متعدد)، انحراف توجه از مسائل حیاتی غرب (جبهه عثمانی) و شمال (ازبکان)، ایجاد فضای خصمانه و اختلال در روابط دیپلماتیک. در یک جمع‌بندی، الگوی اولیه مناسبات صفویان و گورکانیان از همکاری بر اساس دشمنی مشترک به رقابتی فزاینده بر سر قندهار تبدیل شد (متی، ۱۳۹۸: ۸۷-۹۰).

نخستین جنگ قندهار و تسلط گورکانیان

رقابت نظامی صفویان و گورکانیان بر سر قندهار از اوایل سده یازدهم هجری قمری و با لشکرکشی‌های شاه عباس اول (۱۳۰۲-۱۳۰۱ق.) آغاز شد، اما اوج بحران و تشدید تنش‌ها در روزگار جانشینان او به‌ویژه شاه صفی رخ داد. در عهد شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ق.) به سبب درگیری‌های مستمر با عثمانیان در جبهه غرب، تمرکز کافی بر جبهه شرق معطوف نمی‌گشت. ژان باتیست تاورنیه، تاجر و جهانگرد فرانسوی علت این اقدام را اهمیت تجاری قندهار و تطمیع مالی علی‌مردان خان دانسته است (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۹). قندهار نزدیک به یک دهه (از ۱۰۴۷ تا ۱۰۵۹ق.) در تصرف گورکانیان باقی ماند. شاه جهان گورکانی که فتح این دژ استوار را به منزله در اختیار گرفتن "کلید هندوستان" می‌انگاشت، به اعتراضات دیپلماتیک صفویان وقعی ننهاد. از منظری تحلیلی، قندهار نه تنها شهری مرزی، بلکه کانون اصلی رقابت‌های ژئوپلیتیک دو امپراتوری بزرگ جهان اسلام در سده‌های دهم و یازدهم هجری قمری به‌شمار می‌رفت (باستانی‌پاریزی، ۱۳۵۷: ۲۰۸). از جهت نظامی، از دیرباز قندهار را "کلید مملکت هند" می‌نامیدند و فتح آن را پیش‌شرط هر لشکرکشی موفقی به سوی شبه‌قاره هند می‌دانستند. از منظر اقتصادی، این شهر بر سر راه‌های اصلی تجاری شرق به غرب قرار داشت و عوارض گمرکی آن، تأمین‌کننده بخش قابل‌توجهی از منابع مالی دولت صفوی بود. افزون بر این، تسلط بر قندهار نظارت بر تحرکات ازبکان، قبایل بلوچ و دیگر قبایل افغان را برای ایران تسهیل می‌کرد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۴: ۲۶۴). رقابت بر سر قندهار نزدیک به دو سده به درازا انجامید و به عامل اصلی تنش میان دو حکومت گورکانی و صفوی تبدیل شد.

در تحلیلی می‌توان گفت که نخستین جنگ قندهار در دوره صفوی، در واقع حاصل هم‌زمانی چندین عامل ساختاری و موقعیتی بود. از یک سو، ضعف تاکتیکی صفویه در جبهه شرق ناشی از تمرکز نظامی بر مرزهای غربی در برابر عثمانیان بود و از سوی دیگر، انگیزه‌های شخصی و اقتصادی علی‌مردان خان در تسلیم شهر به گورکانیان نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء کرد. گزارش تاورنیه به‌عنوان یک شاهد خارجی بر نقش تطمیع مالی تأکید دارد، اما تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که این اقدام به‌تنهایی نمی‌توانست بدون زمینه‌های ضعف نهادی و عدم نظارت کافی از سوی مرکز (اصفهان) امکان‌پذیر شود.

اهمیت ژئوپلیتیک قندهار در این واقعه به روشنی بازتاب یافته است. این شهر علاوه بر کارکرد نظامی به عنوان "دروازه هند"، نقشی محوری در اقتصاد مرزی و تأمین امنیت نواحی جنوب شرقی ایران در برابر قبایل کوچ‌رو داشت. در واقع، قندهار حلقه اتصال سه

حوزه تمدنی ایران، هند و آسیای مرکزی بود و کنترل آن تعادل قدرت در شرق جهان اسلام را رقم می‌زد. گورکانیان با تصرف این شهر، نه تنها راه نفوذ به هند را هموار کردند، بلکه نظارت صفویان بر تجارت ابریشم و مسیرهای کاروانی را مختل ساختند (سرخیل، ۱۳۸۶: ۱۵۰). نخستین جنگ قندهار را باید آغازی بر یک دوره بحران‌زای ده ساله دانست که سرانجام با بازپس‌گیری شهر در سال ۱۰۵۹ق. توسط شاه عباس دوم پایان یافت؛ اما ریشه‌های تنش تا زمان سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ق. پابرجا ماند. این رویداد به خوبی نشان می‌دهد که چگونه رقابت‌های ژئوپلیتیک در جهان اسلام پیشامدرن، اغلب از مسیر منافع محلی و خیانت کارگزاران مرزی به بحران‌های منطقه‌ای دامن می‌زد.

دومین جنگ قندهار و بازپس‌گیری آن شهر در عصر شاه عباس دوم

شاه عباس دوم در سال ۱۰۶۲ق. / ۱۶۴۸م. مصمم شد تا قندهار را از چنگ گورکانیان خارج سازد (قزوینی، ۱۳۲۹: ۹۳). او با بهره‌گیری از غفلت گورکانیان و گرفتاری آنان در سایر جبهه‌ها، بهترین فرصت را برای اقدام نظامی به دست آورد و در تابستان ۱۶۴۸م. ارتشی به تعداد چهل هزار نفر را به سوی قندهار حرکت داد (شاملو، ۱۳۹۷: ۳۴۵/۱) و پس از تصرف شهر بُست، قندهار را محاصره کرد و بعد از گذشت دو ماه، پادگان هفت هزار نفری گورکانی به فرماندهی دولت‌خان با آتش توپخانه تسلیم شد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۸۱). در واکنش به این عملیات، شاه جهان چندین تلاش ناموفق برای بازپس‌گیری قندهار داشت، اما پیروزی صفویان در بازپس‌گیری قندهار به یکی از مهم‌ترین پیروزی‌های نظامی عصر شاه عباس دوم تبدیل شد (بابایی، ۱۳۸۵: ۱۱۷-۱۰۲).^۱

اگر چه بازپس‌گیری قندهار یک پیروزی بزرگ برای صفویان به‌شمار می‌رفت، اما هزینه‌های سنگین این درگیری‌ها و رقابت دیرپا بر سر این منطقه، به‌تدریج بر پیکره دولت صفوی آثار تخریبی عمیقی بر جای نهاد. این پیامدها را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد:

۱. منبع تاریخی بسیار ارزشمند برای پژوهش در این زمینه، مقاله‌ای است با عنوان «شاه عباس دوم، فتح قندهار، چهل‌ستون و دیوارنگاره‌های آن» به قلم سوسن بابایی و ترجمه: یعقوب آژند. این مقاله در سال ۱۳۸۵ و در شماره ۵ از فصلنامه علمی- تخصصی گلستان هنر، سال دوم، شماره ۳، پیاپی ۵ به چاپ رسیده است. مقاله با هدف رفع ابهامات تاریخی در مورد تاریخ دقیق خلق دیوارنگاره‌های چهل‌ستون نگاشته شده است. بابایی با انجام یک پژوهش هنری عمیق، این نقاشی‌ها را با وقایع مندرج در منابع مکتوب تاریخی مقایسه می‌کند و فتح قندهار در سال ۱۰۵۹ق. را به‌عنوان الهام‌بخش اصلی آنها معرفی می‌نماید. این پژوهش نشان می‌دهد که لشکرکشی و پیروزی شاه عباس دوم تا چه اندازه برای دستگاه حاکم و فرهنگ آن دوران پراهمیت بوده است.

(۱) تحلیل رفتن منابع نظامی: لشکرکشی‌های مکرر به شرق مستلزم تجهیز و اعزام نیروهای عظیم (به طور نمونه در محاصره ۱۰۶۲ ق. تعداد ۴۰۰۰۰ نیرو) بود و تلفات جانی (به طور نمونه ۲۰۰۰ تن در یک محاصره) توان رزمی ارتش را کاهش داد. (۲) تشدید بحران مالی و کاهش درآمدها: هزینه‌های سرسام‌آور نظامی با کاهش درآمدهای دولت در اواخر عصر صفوی هم‌زمان بود. (۳) انحراف تمرکز استراتژیک و فرسایش تدریجی قدرت: شاید مهم‌ترین پیامد، انحراف توجه شاهان صفوی از مسائل حیاتی غرب (جبهه عثمانی) و شمال شرق (ازبکان) به سوی مرزهای شرقی بود (متی، ۱۳۹۸: ۱۳۴). این انحراف استراتژیک، تهدید عثمانی را به‌عنوان جدی‌ترین خطر برای بقای صفویان در درجات بعدی اهمیت قرار داد.

تجارت ابریشم و مسیرهای تجاری و نقش بازرگانان هندی و تأثیرات اقتصادی آن

اقتصاد دولت صفوی در درجه نخست بر سه پایه: مالیات‌های ارضی، عوارض گمرکی و تجارت ابریشم استوار بود. در این میان، ابریشم ایران که عمدتاً در مناطق گیلان، مازندران و گرگان تولید می‌شد، به عنوان مرغوب‌ترین ماده اولیه برای صنایع نساجی اروپا از ارزشی راهبردی برخوردار بود. شاه عباس اول با درک این اهمیت، تجارت ابریشم را در انحصار دولت درآورد (شاردن، ۱۳۵۰: ۳۶۹). بر اساس برآوردهای تاریخی، در اوایل سده یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی، سالانه حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ تن ابریشم خام از ایران به اروپا صادر می‌شد که ارزش آن معادل یک سوم کل درآمدهای گمرکی کشور بود. بنا بر این، هر گونه تغییر در مسیرهای تجارت ابریشم می‌توانست مستقیماً ستون فقرات اقتصاد صفوی را هدف قرار دهد. اما با بروز رقابت بر سر مسیرهای تجاری شرق به غرب در سده دهم و یازدهم هجری قمری، دو مسیر اصلی برای تجارت کالاهای شرقی به اروپا وجود داشت: مسیر شمالی (زمینی: هند- قندهار- هرات- تبریز) تحت کنترل نسبی صفویان و عثمانیان و مسیر جنوبی (دریایی- زمینی: سواحل غربی هند به خلیج فارس) که به بنادر تحت نفوذ گورکانیان نزدیک بود (متی، ۱۳۸۴: ۱۰۴). گورکانیان با اعطای امتیازات ویژه به کمپانی هند شرقی بریتانیا و هلند در سواحل غربی هند، عملاً بخش عمده‌ای از کالاهای شرقی را به سمت بنادر جنوبی هدایت کردند (علیزاده مقدم، ۱۳۹۰: ۹۴). این تغییر مسیر دو پیامد مستقیم برای صفویان داشت: کاهش ترانزیت کالا از خاک ایران و در نتیجه کاهش درآمدهای گمرکی و افزایش قدرت چانه‌زنی گورکانیان.

نقطه‌عطف این رقابت اقتصادی طی دهه‌های ۱۰۶۰-۱۰۴۰ هجری قمری رخ داد. فرمان ۱۶۲۳ م. جهانگیر و فرمان ۱۶۳۰ م. شاه جهان به کمپانی بریتانیا امتیازات ویژه‌ای از جمله

معافیت از عوارض گمرکی اعطاء کرده بود (Matthee, 2012: 189). قرارداد ۱۶۴۵ م. و قرارداد ۱۶۶۵ م. با کمپانی هلند نیز انحصار تجاری صفویان را در هم شکست. نتیجه آن نیز کاهش چشمگیر سهم صفویان از تجارت جهانی و تقلیل صادرات ابریشم از بیش از ۳۰۰ تن در اوایل سده هفدهم میلادی به کمتر از ۱۰۰ تن در اواخر آن سده بود و بازرگانان ارمنی نیز جهت بهره‌مندی از این تجارت مجبور شدند فعالیت خود را به بنادر جنوبی و هند منتقل کنند.

یکی از مهم‌ترین عوامل تشدید بحران مالی در اواخر عصر صفوی، حضور و فعالیت گسترده بازرگانان هندی موسوم به بانیان بود (ثواقب و دیگران، ۱۴۰۲: ۳۵-۳۴؛ نوروزی و رضانی، ۱۳۹۴: ۱۶۱-۱۶۰). بانیان که بیشتر از اهالی گجرات هندوستان بودند، در کنار تجارت به صرافیه و رباخواری اشتغال داشتند (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۱۳؛ میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۳۰-۲۹؛ شاردن، ۱۳۵۰: ۱۳۷/۷). آنان در شهرهایی چون اصفهان و بندرعباس مستقر بودند و شبکه ارتباطی گسترده‌ای از چین تا روسیه داشتند (فلسفی، ۱۳۴۱: ۱۲) و مهم‌ترین نقش مخرب آنان، خروج سکه‌های نقره خالص از ایران بود. آنها از طریق تبانی با حاکمان محلی، سکه‌های نو ضرب شده را جمع‌آوری و به هند می‌فرستادند و پول‌های بی‌عیار را در بازار رواج می‌دادند (سانسون، ۱۳۴۶: ۳۳-۱) و تاورنیه رباخواری بانیان را به طاعون تشبیه کرده است (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۷۷). افزون بر این، گزارش‌هایی از جاسوسی بانیان برای دربار گورکانی و ارائه طرح تصرف ایران به اورنگ‌زیب وجود دارد (شاردن، ۱۳۵۰: ۱۵۸).

کاهش درآمدهای تجاری و گمرکی در اواخر عصر صفوی با شواهدی چون کاهش ضرب سکه و بحران مالی و استقراض قابل‌توجه است. مطالعات سکه‌شناسان نشان می‌دهد که تعداد سکه‌های ضرب‌شده در ضربخانه‌های اصلی از دهه ۱۰۶۰ هجری قمری کاهش یافته و پیوسته داشته است (کمپفر، ۱۳۶۳: ۶۵-۶۴) و منابع تاریخی نیز از ورشکستگی تدریجی خزانه و استقراض از بازرگانان خبر می‌دهند (فوران، ۱۳۷۸: ۱۲۰-۱۱۹) که این امر باعث افزایش فشار مالیاتی بر رعایای کل مملکت شده و شاهان اواخر صفوی نیز به جای اصلاح ساختار اقتصادی، مالیات‌های سنگین وضع کرده و به نارضایتی گسترده و قیام‌های محلی کمک شایانی نمودند.

تحلیل ژئوپلیتیک مرزهای شرقی ایران در عصر صفوی

مرزهای شرقی ایران در عصر صفوی برخلاف مرزهای غربی با منطقه‌ای متشکل از قبایل کوچ‌رو، حکومت‌های محلی نیمه‌مستقل و نواحی بیابانی همسایه بود. در این مرزها سه

منطقه استراتژیک به سان اضلاع یک مثلث شامل خراسان بزرگ (هرات، مشهد)، سیستان و قندهار و همچنین بلوچستان و مکران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. در اوج قدرت، صفویان با انتصاب والیان قدرتمند این مرزها را امن نگه داشتند، اما از نیمه دوم سده یازدهم هجری قمری به تدریج این مرزها تغییر ماهیت داده و از کنترل خارج شدند (متی، ۱۳۹۸: ۱۵۰). در مورد بلوچستان به دلیل اداره آن از بمپور و بم و دوری از مرکز، دولت صفوی نتوانست نفوذ خود را در مرزهای شرقی بلوچستان گسترش دهد و قدرت به حکومت‌های محلی مستقل رسید (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۴: ۲۶۴).

یکی از مهم‌ترین پیامدهای رقابت طولانی و هزینه‌بر صفویان و گورکانیان، تضعیف متقابل و ایجاد خلاء قدرت در شرق فلات ایران بود (متی، ۱۳۹۸: ۱۵۶) و در سطح محلی نیز جنگ‌های مکرر، منابع مالی و انسانی هر دو دولت را در این مناطق تحلیل برد. همچنین لشکرکشی‌های نافرجام شاه جهان برای بازپس‌گیری قندهار، خزانه گورکانی را تهی ساخت و صفویان نیز برای حفظ این مناطق هزینه‌های سنگینی متحمل شدند و در سایه این تضعیف متقابل، قبایل و حکومت‌های محلی نظیر ازبکان در شمال شرق، بلوچ‌ها در جنوب شرق و هوتکیان در قندهار که پیشتر تحت فشار دو امپراتوری باقی مانده بودند، فرصت یافتند تا خود را از هر نوع قید و بندی آزاد کنند.

در سطح دو قدرت همسایه، نقش‌آفرینی عامل بیرونی یعنی همسایه شرقی (دولت گورکانی هند) در فرایند تضعیف تدریجی روابط مثبت با صفویه ضربات شدیدی به آینده هر دو قدرت وارد آورد. به هر حال، غفلت تاریخی به‌وجود آمده در ثبت این تحولات مهم که ریشه در دو رویکرد غالب: اول، نگاه درون‌نگر تاریخ‌نگاری سنتی ایران که سقوط سلسله‌ها را معلول "انحطاط اخلاقی" یا "خشم الهی" می‌دانست و کمتر به مناسبات منطقه‌ای به‌عنوان متغیری مستقل توجه می‌کرد و دوم: تمرکز پژوهش‌های جدید بر روابط صفویه با دو رقیب غربی و شمالی، یعنی امپراتوری عثمانی و ازبکان؛ گورکانیان هند را در جبهه شرقی به مثابه حاشیه‌ای کم‌اهمیت تلقی نموده (متی، ۱۳۹۸: ۱۲) و نقش آن را به عنوان قسمتی مهم از عامل خارجی سقوط صفویه در نظر نگرفته است. این در حالی است که اسناد و منابع دست اول عصر صفوی از جمله جهانگشای خاقان، احسن‌التواریخ و تواریخ محلی قندهار و هرات سرشار از گزارش‌هایی در باره درگیری‌های نظامی، رقابت‌های تجاری و دسیسه‌های دیپلماتیک میان این دو دولت خاصه بیشتر از طرف گورکانیان است که نشان از تأثیر عمیق این مناسبات بر سرنوشت صفویه دارد (استرآبادی، ۱۳۷۱: ۱۵۵-۱۵۰). در تحلیلی می‌توان

گفت که از برآمدن هوتکیان غلجایی و تشکیل اتحادیه با اقوام مختلف منطقه برای فتح اصفهان، بدون سابقه‌ای در خور چندان منطقی به نظر نمی‌رسد؛ این در حالی است که حداقل زمانی هفتاد تا هشتاد ساله لازم بوده تا چنین فرآیندی شکل گرفته و قندهار را به کانون آشوب تبدیل کند. مشخص است که اوج‌گیری رقابت‌های صفویان و گورکانیان هند بر سر تسلط بر قندهار و فشار اقتصادی حاصله از آن به عنوان متغیری بزرگ می‌تواند تصویر خطی و تک‌عاملی قیام هوتکیان و متحدانشان را به تصویری درست از این تحول مبدل سازد (متی، ۱۳۹۸: ۲۱۰).

هوتکیان یا غلجائیان افغان مهم‌ترین طایفه هوتکی در منطقه قندهار بود. میرویس هوتکی که والی قندهار از سوی صفویان بود، در سال ۱۱۲۱ ق. / ۱۷۰۹ م. قندهار را مستقل اعلام کرد و با حمایت ضمنی گورکانیان و قبایل همسایه، نیروی نظامی سازماندهی کرد (لاکه‌هارت، ۱۳۶۸: ۹۸-۹۵). پس از مرگ او، پسرش محمود هوتکی در ۱۱۳۴ ق. به اصفهان لشکر کشید و پس از هفت ماه محاصره، پایتخت را تصرف کرد. در این میان، قبایل ابدالی (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۵۹) و بلوچ نیز در اواخر سده یازدهم هجری قمری به رهبری خاندان رند و لاشار بر مناطق وسیعی از بلوچستان مسلط شدند و با حمله به کاروان‌های تجاری بر بحران اقتصادی افزودند. در سال ۱۱۱۵ ق. حمله بلوچ‌ها به رهبری میرسمندر، شاه سلطان حسین را وادار به اعزام گرگین خان به شرق کرد (مرعشی، ۱۳۶۲، ۷۹-۷۸)؛ اما رفتار ستمگرانه گرگین خان طوایف افغان را به شورش واداشت (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۶۷/۱). از سویی، ازبکان در خانات بخارا در اواخر سده یازدهم هجری قمری بار دیگر جان گرفتند و با تاخت‌وتاز به خراسان، بخشی از توان نظامی صفویان را مشغول داشتند. داغ شدن این کانون‌ها باعث تضعیف مرزهای شرقی صفویان شده و غلجائیان را به سوی پایتخت صفویه روان ساخت (هنوی، ۱۳۶۷: ۱۰۰-۹۴). این تحولات زنجیره‌ای از علل چهارگانه‌ای را موجب شد. اول: تحلیل رفتن توان نظامی و مالی صفویان در اثر جنگ‌های مکرر با شرق (۱۰۶۴-۱۰۴۷ ق.)، دوم: کاهش نظارت و کنترل بر مناطق شرقی از دهه ۱۰۷۰ هجری قمری، سوم: استقلال‌یابی هوتکیان در قندهار (۱۱۲۱ ق.). چهارم: لشکرکشی محمود هوتکی به اصفهان (۱۱۳۵-۱۱۳۴ ق.) و سقوط پایتخت (حزین، ۱۳۳۲: ۵۵/۱-۵۳).

در این تحولات، رقابت با گورکانیان نقش عامل زمینه‌ساز و شتاب‌دهنده را ایفاء کرد (لاکه‌هارت، ۱۳۶۸: ۱۰۵-۱۰۲). دولتمردان هندی که توسط تجار و کارگزاران کمپانی هند شرقی از اوضاع داخلی ایران آگاه بودند، از این شرایط برای تحریک افغان‌ها علیه ایران

استفاده کردند (نظری‌هاشمی، ۱۳۷۷: ۳۸). گورکانیان با کارکرد مستقیم نظامی و دیپلماتیک که شامل هزینه جنگ‌های قندهار، تلفات، تجهیز لشکرکشی‌های شرق و انحراف توجه از جبهه غرب بود، همراه با کارکرد غیرمستقیم اقتصادی و ژئوپلیتیک که شامل تغییر مسیرهای تجاری ابریشم، قراردادهای انحصاری با کمپانی‌های اروپایی (Asher and Talbot, 2006: 186)، فعالیت‌های مخرب بانیان با خروج سکه و رباخواری بود، باعث کاهش درآمدهای گمرکی، بحران مالی، ایجاد خلاء قدرت در شرق و ظهور قدرت محلی هوتکیان در قندهار شدند (متی، ۱۳۹۸: ۲۱۰). به طوری که صفویان در جبران خلاء قدرت به وجود آمده در شرق ناتوان شده و به دلیل تمرکز بر تهدیدات دشمن خطرناک غربی (عثمانی) و بروز بحران مالی و کاهش درآمدهای گمرکی که امکان حمایت و تجهیز لشکرکشی‌های شرقی را کاهش داد، همراه با ضعف والیان منصوب در قندهار و هرات (مانند علی‌مردان خان) و فقدان ارتش دائمی و منسجم در اواخر عصر صفوی، شرایط را برای صحنه‌گردانی گورکانیان و عوامل ایلیاتی و شورشی فراهم ساخت. به طوری که در سال ۱۱۳۴ق. محمود هوتکی با سپاهی از افغانان غلجایی به سوی اصفهان حرکت کرد و با توجه به مشغول بودن نیروهای صفوی در غرب و شمال، مقاومت چندانی در برابر آنان صورت نگرفت. فضای سیاسی آکنده از بی‌میلی در حمایت از صفویه همراه با محاصره اصفهان از اواخر ۱۱۳۴ق. تا محرم ۱۱۳۵ق. به گسترش قحطی، بیماری، فرار درباریان و از همه مهم‌تر تسلیم شاه سلطان حسین انجامید (لاکه‌هات، ۱۳۶۸: ۱۱۰). در این بین، توجه به این نکته که اگر صفویان موفق می‌شدند با گورکانیان به توافقی پایدار بر سر قندهار دست یابند و از هزینه‌های سرسام‌آور بکاهند، احتمال بسیار وجود داشت که توانایی بیشتری برای عبور از بحران داشته و بتوانند هوتکیان را در تصرف اصفهان ناکام بگذارند. البته واقعیت آن بود که گورکانیان گرچه در مقاطعی متحد بالقوه صفویان در برابر عثمانی و ازبکان بودند، اما در مقاطعی نیز با دنبال کردن سیاست گسترش قلمرو خود و خاصه رقابت بر سر تسلط بر قندهار، توجه و توان نیروی نظامی ایران را به سوی شرق معطوف ساخت؛ عاملی که در نهایت، منفعتی پایدار برای آنان به ارمغان نیاورد و از سویی باعث ورشکستگی و فروپاشی صفویان گردید (لاکه‌هات، ۱۳۶۸: ۴۵-۴۲).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر کوشید تا با اتخاذ چشم‌اندازی درازمدت و فراتر از تحلیل‌های تک‌عاملی مرسوم مستند بر منابع تاریخی، تأثیر روابط و عملکرد گورکانیان هند را بر فرایند تضعیف و

سقوط دولت صفویه مورد بررسی قرار دهد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که گرچه علل ریشه‌ای فروپاشی صفویان را باید در ساختارهای درونی آنان همچون نظام معیوب جانشینی و حبس شاهزادگان، تزلزل ارتش قزلباش، نفوذ روزافزون روحانیون در امور سیاسی و بحران‌های مالی مزمن جستجو کرد، اما نقش‌آفرینی همسایه شرقی در تشدید و تسریع این بحران‌ها نقشی تعیین‌کننده و غیرقابل اغماض بوده است. این پژوهش از رهگذر تحلیل چهار سازوکار اصلی، استدلال خود را سازماندهی کرده است. نخست: رقابت استراتژیک بر سر قندهار که در قالب دو جنگ بزرگ (۱۰۴۷ و ۱۰۶۲ ق.) متجلی شد، افزون بر هزینه‌های مستقیم انسانی و مالی، تمرکز دولت صفوی را از جبهه‌های حیاتی غرب (عثمانی) و شمال (ازبکان) به سوی مرزهای شرقی معطوف ساخت و منابع نظامی و مالی کشور را تحلیل برد. دوم: فشار بر کریدورهای تجاری و تجارت ابریشم که ستون فقرات اقتصاد صفوی را تشکیل می‌داد؛ گورکانیان با هدایت مسیرهای تجاری به سمت بنادر جنوبی و اعطای امتیازات انحصاری به کمپانی‌های اروپایی، سهم صفویان از تجارت جهانی را به شدت کاهش دادند و درآمدهای گمرکی را با افت چشمگیری مواجه ساختند. سوم: فعالیت‌های مخرب شبکه‌های تجاری و مالی بازرگانان هندی (بانیان) که از طریق رباخواری، خروج سکه‌های نقره خالص از کشور و رواج پول‌های بی‌عیار، بحران پولی و مالی اواخر عصر صفوی را به حد نهایت انفجار خود رساندند. چهارم: تضعیف متقابل دو امپراتوری که به ایجاد خلاء قدرت در شرق فلات ایران انجامید؛ در این خلاء، قدرت‌های محلی پیش‌تر حاشیه‌ای به‌ویژه هوتکیان غلجایی در قندهار فرصت یافتند تا خود را از سلطه مرکزی برهانند و نهایتاً در سال ۱۱۳۵ ق. با لشکرکشی به قلب پایتخت منجر به سقوط اصفهان شوند. بازسازی زنجیره‌ای از علل و عوامل دخیل نشان می‌دهد که رابطه ایران و هند در عصر صفوی و گورکانی، پیوندی دیالکتیک از رقابت و وابستگی بود. همان‌گونه که صفویان در اوایل کار به بابر و همایون یاری رساندند، در واپسین دهه‌های حیات خود نیز هزینه‌های یک رقابت فرسایشی را پرداختند. گورکانیان به طور مستقیم عامل اصلی سقوط صفویه نبودند، اما با سرعت بخشی به فرایند انحطاط، زمینه را برای فروپاشی سریع‌تر آن فراهم آوردند. به عبارت دیگر، اگر صفویان موفق می‌شدند با گورکانیان به توافقی پایدار بر سر قندهار دست یابند و از هزینه‌های سرسام‌آور نظامی و پیامدهای اقتصادی ناشی از این رقابت بکاهند، احتمالاً توانایی بیشتری برای عبور از بحران‌های داخلی و مقابله با تهدید هوتکیان داشتند. فرجام سخن اینکه پژوهش حاضر بیان می‌کند که فروپاشی دولت صفوی را نمی‌توان صرفاً معلول

ضعف شاه سلطان حسین یا فساد اداری دانست؛ بلکه این رویداد، حاصل تعامل پیچیده‌ای از علل درونی و فشارهای بیرونی بود که در میان آنها رقابت با گورکانیان هند نقش عامل تشدیدکننده و شتاببخش را ایفاء کرد.

فهرست منابع و مآخذ

فارسی:

- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۷۱)، جهان‌گشای نادری، به‌کوشش: سید عبدالله انوار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اسکندر بیگ منشی (۱۳۵۰)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به‌تصحیح: محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- اولثاریوس، آدام (۱۳۶۳)، سفرنامه اولثاریوس، ترجمه: حسین کردبچه. تهران: نشر نقره.
- بابایی، سوسن، «شاه عباس دوم، فتح قندهار، چهل‌ستون و دیوارنگاره‌های آن»، ترجمه: یعقوب آژند. گلستان هنر، ۱۳۸۵، ش ۵، صص. ۱۱۷-۱۰۲.
- باربارو، جوزافا، آمبروزیو کنتارینی، کاترینو زنو، آنجللو، یک بازرگان ونیزی و وینچنتو دالساندری (۱۳۸۱)، سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۵۷)، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران: نشر علم.
- بداونی، عبدالقادر (۱۳۸۰)، منتخب‌التواریخ، ترجمه: محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بداونی، عبدالقادر بن ملوک‌شاه (۱۳۸۰)، منتخب‌التواریخ. تحقیق: احمد علی صاحب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- پیگولوسکایا، نیناویکتوروونا و دیگران (۱۳۶۳)، تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی) ترجمه: کریم کشاورز، تهران: پیام.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۳)، سفرنامه تاورنیه، ترجمه: حمید ارباب‌شیرانی. تهران: نشر نیلوفر.
- ثواقب، جهانبخش، فریده مروتی و پروین رستمی، "روابط سیاسی صفویه و گورکانیان هند در عصر شاه صفی"، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۴۰۲، دوره ۲۵، شماره ۹۷، صص. ۶۲-۲۷.
- جهانگشای خاقان، [بی‌نا] (۱۳۶۴)، جلد ۱. مقدمه و پیوست‌ها: الله‌داتا مضطر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- حزین، محمدعلی بن ابی‌طالب (۱۳۳۲)، تاریخ حزین: شامل اواخر صفویه، فتنه افغان، سلطنت نادر شاه و احوال جمعی از بزرگان، جلد ۱، اصفهان: کتابفروشی تأیید.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳)، تاریخ حبیب‌السیر. تهران: کتابخانه خیام.
- دیل، استیون (۱۳۹۵)، امپراتوری‌های مسلمان: عثمانیان، صفویان و گورکانیان، ترجمه: حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- رضویان، رضیه، نقش قندهار در روابط ایران و هند (صفویان و گورکانیان)، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۸۳، شماره ۱۸، صص. ۲۴-۵.

- روملو، حسن بیگ (۱۳۷۵)، احسن التواریخ، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۰)، دوره صفویان، مجموعه تاریخ ایران صفوی دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند. تهران: جامی.
- ریاض الاسلام (۱۳۷۳)، روابط ایران و هند در عصر گورکانیان، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسعلی غفاری فرد. تهران: امیرکبیر.
- سانسون (۱۳۴۶)، سفرنامه سانسون، ترجمه: تقی تفضلی. تهران: نشر ابن سینا.
- سرخیل، فاطمه، "روابط صفویان و گورکانیان هند"، مجله تاریخ اسلام، ۱۳۸۶، ش. ۳۰ (پیاپی ۳۰)، صص. ۱۶۲-۱۳۳.
- سیوری، راجر (۱۳۷۶)، ایران عصر صفوی، ترجمه: کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۵۰)، سیاحتنامه شاردن، ترجمه: محمد عباسی. تهران: امیرکبیر (شرکت کتابهای جیبی فرانکلین).
- شاملو، ولی قلی خان (۱۳۸۷)، کتاب قصص الخاقانی تاریخ صفویه از آغاز تا پایان عصر شاه عباس دوم، به تصحیح و مقدمه: سعید میرمحمدصادق، تهران: نگارستان اندیشه.
- طهرانی (وارد)، محمدشفیع (۱۳۸۳)، مرآت واردات یا تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی، جلد ۱، به کوشش: منصور صفت گل، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- علامی، ابوالفضل بن مبارک (۱۳۸۵ ش)، اکبرنامه تاریخ گورکانیان هند، تحقیق: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- علیزاده مقدم، بدرالسادات، "تأثیر مسایل قندهار بر چالش‌های سیاسی میان صفویان و بابریان (۹۳۲-۱۱۰۸ ه. ق.)"، مجله تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۹۰، دوره ۲۱، شماره ۱۱، صص. ۹۸-۸۱.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۴۱)، زندگانی شاه عباس اول. تهران: دانشگاه تهران.
- فوران، جان (۱۳۷۸)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه: احمد تدین. تهران: نشر رسا.
- قزوینی، محمدحسین بن طاهر (۱۳۲۹)، عباسنامه، به تصحیح و تحشیه: ابراهیم دهگان، اراک: داودی.
- قزوینی، ابوالحسن بن ابراهیم (۱۳۶۷)، فوایدالصفویه: تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه، به کوشش: مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، سفرنامه کمپفر، ترجمه: کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۶۸)، انقراض صفویان و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه: مصطفی قلی‌زاده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- متی، رودی (۱۳۹۸)، ایران در بحران: انحطاط صفوی و سقوط اصفهان، ترجمه: خسرو خواجه‌نوری. تهران: امیرکبیر (شرکت کتابهای جیبی فرانکلین).
- ، "تجار در عصر صفوی ۱ (شرکا و دیدگاه‌ها)"، ترجمه: حسن زندیه، مجله تاریخ پژوهان، ۱۳۸۴، سال اول، شماره ۱، صص. ۱۲۵-۱۰۰.
- مجتبایی، فتح‌اله و بدرالسادات علیزاده مقدم، "سیاست دینی حکومت‌های اسلامی در شبه قاره هند (از آغاز تا تأسیس حکومت بابریان)"، فصلنامه علمی و پژوهشی علوم انسانی، ۱۳۸۷، ش. ۷۱، صص. ۶۵-۵۱.
- محدث دهلوی، عبدالحق، ۱۳۸۳، اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

تأثیر روابط و عملکرد گورکانیان هند در تضعیف و سقوط دولت صفویه □ ۸۱

مرعشی صفوی میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲)، مجمع‌التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، به تصحیح و اهتمام: عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنایی و کتابخانه طهوری.

میرزا رفیعا، محمدرفیع بن حسن (۱۳۸۵)، دستورالملوک، به تصحیح: محمداسماعیل مارچینکوفسکی، ترجمه: علی کردآبادی، تهران: وزارت امور خارجه.

میرزا سمیعا، محمدسمیع (۱۳۶۸)، تذکره‌الملوک و سازمان اداری حکومت صفوی، یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک، به کوشش: محمد دبیرسیاقی، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر (شرکت کتابهای جیبی فرانکلین).

لاتین

- Asher, Catherine B.; Talbot, Cynthia (2006). *India before Europe*. Cambridge University Press.
- Berndl, Klaus (2005). *National Geographic Visual History of the World*. National Geographic Society.
- Chandra, Satish (2005). *Medieval India: From Sultanat to the Mughals Part II*. Har-Anand Publications.
- Gilbert, Marc Jason (2017), *South Asia in World History*, Oxford University Press.
- Jorfi, Abdul Amir. (1994) *Iran and India: Age old Friendship*, INSA Publication, New Delhi, India.
- Majumdar, R.C. (1974). *The Mughul Empire*. Bharatiya Vidya Bhavan.
- Matthee, Rudi (2012). *Persia in Crisis: Safavid Decline and the Fall of Isfahan*. London: I.B.Tauris.
- Stein, Burton (2010), *A History of India*, John Wiley & Sons.
- Streusand, Douglas E. (2011). *Islamic Gunpowder Empires: Ottomans, Safavids, and Mughals*. Philadelphia: Westview Press.

